سبک تربیت

وقتی موضوع تربیت بچه‌ها به مهدها و مدارس سپرده می‌شود، علائم استرسی در اینگونه بچه‌ها به وفور دیده می‌شود و بچه‌ها دچار سردرگمی هستند که آیا باید رفتاری که در مراکز آموزشی فراگرفته‌اند را عملی کنند یا آنچه در خانواده آموزش دیده‌اند. از این منظر بچه‌ها آسیب‌های جدی می‌بینند. به عبارت دیگر کودکان نمی‌دانند چه واکنشی از خود نشان دهند

آسیب‌شناسی واگذاری وظایف تربیتی خانواده به مهد کودک در گفت‌وگو با کارشناسان

تربیت کودک را به مادر اجاره‌ای نسپاریم!

■ مریم ترابی

زندگی امروزی به شدت ماشینی شده است و اکثر آدم‌ها در حال دویدن برای رسیدن به مشغله خود هستند. زمان در این زندگی با شتاب می‌گذرد. آدم‌های این زندگی، وقتی برای یکدیگر ندارند و تمام کارهای خود را بر حسب وظیفه یا به شکل ماشینی انجام می‌دهند. در چنین زندگی که حتی زن و شوهر وقت کافی برای با هم بودن ندارند بالطبع برای تربیت و نگهداری فرزند یا فرزندان خود نیز وقت کافی ندارند. با چنین وضعیتی سال‌هاست که سبک زندگی ایرانی‌ها تغییر کرده است. مادران چون گذشته نیستند و کمتر در خانه می‌مانند و برای نگهداری از فرزندانشان از مهدهای کودک یا والدینشان کمک می‌گیرند. در این میان بسیاری از خانواده‌ها در برزخ و دودلی میان نگهداری کودکانشان در خانه و آموزش و نگهداری در مهدهای کودک مانده‌اند. در حقیقت در این زندگی ماشینی، والدین از وظیفه اصلی خود که همان مراقبت و تربیت فرزند خود است شانه خالی می‌کنند و این مسئولیت را به دیگران می‌سپارند. همان فرزندانی که آینده جامعه را می‌سازند و والدین در قبال آنها مسئولیت دارند. این در حالی است که مهدها و بعد از آن مدارس نمی‌توانند نقش خانواده را برای فرزندان بازی کنند. وظیفه اصلی این مراکز باید تعلیم و آموزش باشد و اگر هم کار تربیتی می‌کنند باید همگام و همسو با خانواده‌ها عمل کنند. به اعتقاد روانشناسان مهدکودک هیچ گاه به لحاظ تربیتی نمی‌تواند جای خانواده را بگیرد و چه بسا محتوای تربیتی این مراکز در تضاد و تعارض با محتوای تربیتی خانواده‌ها باشد. در این صورت مسائل و مشکلات فراوانی برای فرزندان و خانواده‌ها پیش می‌آید. با این رویکرد در گفت‌وگو با سه روانشناس به بررسی موضوع پرداخته‌ایم. دیدگاه‌های این سه روانشناس را در ادامه می‌خوانید.

■ **تربیت کودکان را به مراکز آموزشی نسپاریم**

دکتر پریسا قیاسی، روانشناس کودک

واگذاری نقش تربیتی خانواده‌ها به مهدها و مدارس قطعاً موضوع خوبی نیست. ما نمی‌توانیم زمانی که پدر و مادر برای تربیت فرزندان خود می‌گذارند را با مدت زمانی که بچه‌ها در مراکز تربیتی صرف می‌کنند به لحاظ کمی و کیفی برابر بدانیم. البته وقتی بچه‌ها بیشتر وقت خود را در مهدها سپری می‌کنند نباید انتظار داشته باشیم که نقش تربیتی پدر و مادر تأثیرگذاری لازم را داشته باشد و این در حالی است که فرزندان الگوبرداری اصلی خود را از رفتارها و عملکردهای پدر و مادر دارند تا از رفتار مربی‌های مهد یا معلم‌های مدارس. البته مهدها در بخشی از موارد تربیتی مانند افزایش مهارت‌های ارتباطی و اجتماعی می‌توانند نقش قابل ملاحظه‌ای داشته باشند ولی باید توجه داشته باشیم که در مباحث تربیتی هم خانواده و هم مراکز تربیتی و آموزشی مانند مهدها و مدارس باید مکمل هم باشند و از یک سیستم واحد برای تربیت بچه‌ها استفاده کنند.

معمولاً و متأسفانه در مهدهای ما، خانواده‌ها در مباحث تربیتی و مشکلات بچه‌ها دخیل نیستند و بعضی از مهدها حتی خانواده‌ها را در جریان مشکلات و مسائلی که فرزندانشان دارند قرار نمی‌دهند و خانواده‌ها را از مسائل و رفتارهای کودکان خود بی‌خبر می‌گذارند. در این میان خانواده‌ها تصور می‌کنند که مهدها حلال مشکلات تربیتی فرزند دلبندشان هستند در حالی که اینگونه نیست و خانواده‌ها باید در زمینه تربیت کودکان خود نیز آموزش‌های لازم را ببینند. آسیب‌هایی که از جانب سپردن وظیفه تربیت به مراکز آموزشی متوجه بچه‌ها می‌شود بسیار است، اما مهم‌ترین آن ایجاد دوگانگی و حتی چندگانگی رفتاری در کودکان است. کارشناسان تربیتی معتقد هستند در امر تربیت، پدر و مادر نباید رفتارهای دوگانه داشته باشند این امر در مورد مراکز آموزشی هم صدق می‌کند. وقتی موضوع تربیت بچه‌ها به مهدها و مدارس سپرده می‌شود، علائم استرسی در اینگونه بچه‌ها به وفور دیده می‌شود و بچه‌ها دچار سردرگمی هستند که آیا باید رفتاری که در مراکز آموزشی فراگرفته‌اند را عملی کنند یا آنچه در خانواده آموزش دیده‌اند. از این منظر بچه‌ها آسیب‌های جدی می‌بینند. به عبارت دیگر کودکان نمی‌دانند چه واکنشی از خود نشان دهند.

از سوی دیگر باید توجه داشته باشیم که مدارس و مهدها تغییر می‌کنند. به عبارتی بنا به دلایل مختلف بچه‌ها ممکن است هر سال را در یک مرکز آموزشی طی کنند و این خود باعث می‌شود که روش تربیتی متفاوتی را تجربه کنند. همین مسئله می‌تواند اثرات و آسیب‌های زیادی را به دنبال داشته و موجب سردرگمی و حتی بی‌ثباتی شخصیت بچه‌ها باشد. بد نیست خانواده‌ها به این نکته نیز توجه داشته باشند که آموزش بسیاری از رفتارهای کلیدی بر عهده مهدها و مدارس نیست و بچه‌ها باید این رفتارها را در خانواده و فامیل خود آموزش ببینند. رفتارهایی مانند احترام به بزرگ‌ترها، رفتارها و آداب جمعی، احترام به حقوق دیگران و مشارکت جمعی و همچنین مسئولیت‌پذیری باید توسط والدین به فرزندان آموزش داده شود و بچه‌ها آنها را در حریم خانواده یاد بگیرند.

به طور کلی باید گفت روش صحیح برخورد با مشکلات، در مراکز آموزشی به بچه‌ها آموزش داده نمی‌شود و مراکز آموزشی در این زمینه نمی‌توانند کاری انجام دهند و به همین خاطر است بچه‌هایی که صرفاً در این مراکز بزرگ می‌شوند شرایط پر استرس و پرتنشی را تجربه می‌کنند.

■ **کوتاهی در دوره کودکی، مشکلات رفتاری در سن بلوغ**

زهرا امام، کارشناس روانشناسی

در شرایط فعلی که پدر و مادرها با مشغله‌های زیادی مواجه هستند، بسیاری از آنها ناگزیر تربیت بچه‌های خود را به مراکز آموزشی همچون مهدها و پیش‌دبستانی‌ها می‌سپارند و انتظار دارند تا این مراکز تربیت بچه‌ها را بر عهده بگیرند و گاهی نقش والدین را بازی کنند. باید گفت این امر اتفاق چندان خوبی نیست، زیرا در بحث تربیت کودکان، هم مراکز آموزشی و هم خانواده باید در کنار هم باشند و هر یک به یک اندازه دخیل هستند. اگر والدین بخواهند نقش خود را به عهده مراکز آموزشی واگذار کنند مطمئناً بچه‌ها مخصوصاً بعد از سنین بلوغ دچار دوگانگی رفتاری می‌شوند. رفتارهای درست و صحیح در سنین بلوغ، ناشی از تربیت آنها در دوران کودکی است و اگر پایه و اساس تربیت فرزندان در سنین کودکی درست صورت نگرفته باشد، مطمئناً در رفتارها و عملکرد آنها در سنین بعد از بلوغ نیز نقش خواهد داشت.

در واقع خانواده‌ها باید آموزش‌های لازم را در خصوص تربیت فرزندان خود ببینند و آگاه باشند که تعهد نداشتن نسبت به مسئولیتی که در قبال فرزندان و نقش تربیتی دارند، می‌تواند چه صدماتی را به همراه داشته باشد و در این راستا رسانه‌ها و مراکز مشاوره نیز می‌توانند نقش داشته باشند و آگاهی‌ها و اطلاعات لازم را در این زمینه به خانواده‌ها ارائه کنند.

جدایی عاطفی کودکان از خانواده و فراموشی نقش و جایگاه تربیتی والدین اثرات جبران‌ناپذیری می‌تواند برای بچه‌ها به همراه داشته باشد. شاید این آسیب‌ها در دوران کودکی زیاد مشهود نباشد اما در دوران بعد از سنین بلوغ، در قالب‌هایی نظیر گرایش به مواد مخدر یا روابط عاطفی نادرست خود را بروز می‌دهد و باعث می‌شود بچه‌ها به گروه همسالان خود بیشتر گرایش پیدا کنند و از خانواده دور شوند. ماحصل کلام اینکه حتی اگر کودک خود را به مهد و پیش‌دبستانی و دبستان می‌سپاریم نباید وظیفه تربیتی خود را تمام شده تلقی کنیم. به نظرم این مراکز آموزشی باید نقش تربیتی خود را نه به طور مستقیم بلکه از طریق آموزش والدین ایفا کنند.

■ **تربیت وارونه، افسردگی کودکان**

نجمیه رستمی، عضو انجمن روانشناسی ایران

یکی از دلایلی که باعث شده است خانواده‌ها نقش تربیتی خود را فراموش کنند و آن را به مراکز آموزشی مانند مهدها و مدارس واگذار کنند و حتی وقت نکنند تا به این امر مهم بپردازند زندگی صنعتی و مدرن امروزی است. در گذشته مادران اکثراً خانه‌دار بودند و وقت بیشتری برای تربیت فرزندان خود اختصاص می‌دادند اما اکنون مادر و پدر بیشتر وقت خود را صرف کسب و کار می‌کنند. در کنار این باید چشم و همچشمی‌ها را نیز اضافه کنیم. این‌ها همه دست به دست هم می‌دهند تا نقش تربیتی خانواده کمرنگ شود.

بد نیست بدانیم در حال حاضر ما ۱۷ مدل مدرسه داریم که البته در اصل هیچ تفاوتی با هم ندارند و نکته مهم هم در اینجاست که با این شرایط باز هم تربیت درستی اتفاق نمی‌افتد، زیرا هم خانواده‌ها اسیر چشم و همچشمی هستند و هم اینکه آموزش و تربیت ما شکل تجاری به خود گرفته است. موضوع دیگری که ما امروزه با آن روبه‌رو هستیم بحث تفاوت نسل‌ها است. در گذشته اگر بین نسل‌ها تفاوتی وجود داشت خیلی محدود بود ولی در حال حاضر فاصله بین نسل‌ها خیلی زیاد شده است و اصلاً بچه‌ها حرف پدر و مادر خود یا معلم و مربی خود را نمی‌فهمند و بالعکس. یعنی ارتباط مؤثری بین والدین و بچه‌ها وجود ندارد که خود این موضوع اثرات و آسیب‌های خاص خود را به همراه دارد. یکی از این آسیب‌ها، کاهش نقش خانواده و سپردن این نقش به مدارس و مهدها است که در نتیجه ازهم‌گسیختگی فرزندان از خانواده را شاهد هستیم.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که بچه‌ها در سنین ۱۲-۱۰ سالگی گسیخته می‌شوند و کنترل خانواده روی آنها کمرنگ می‌شود و حتی از بین می‌رود. در این زمینه می‌توانم به موردی اشاره کنم؛ دختر ۹-۸ ساله‌ای که با جنس مخالف خود ارتباط دوستی برقرار کرده است، تنها به این دلیل که مادر در فضای دیگری بوده و کنترلی بر رفتار فرزند خود نداشته است. اینکه می‌گویم در فضای خانه نبوده است، نه به این معنی که شاغل بوده، بلکه به این معنی که فقط به فکر خودش بوده و کاری با فرزندش نداشته است. متأسفانه بسیاری از والدین نسبت به وظایفشان در قبال فرزندان آگاهی ندارند و فقط به فکر خود هستند و از فرزندپروری غافل هستند.

از سویی در حال حاضر با موج افسردگی در میان کودکان و نوجوانان مواجه هستیم و مسلماً منشأ آن خانواده است، زیرا ارتباط مؤثر و خوبی بین والدین و فرزندان صورت نمی‌گیرد. والدین چقدر در کنار فرزندان خود هستند؟ در حالیکه فرزندان ما باید به لحاظ فرهنگی به قدری غنی باشند که اگر در کنار فرهنگ‌های دیگر در مدارس قرار گرفتند بتوانند خودشان را حفظ کنند و تهدید نشوند و درست به همین دلایل است که نقش تربیتی خانواده‌ها مهم‌تر از مدرسه است.

متأسفانه امروزه شکل تربیتی خانواده‌ها وارونه شده است. اینکه چقدر روش‌های تربیتی مهدها و مدارس درست و اصولی است باید بگوییم که متأسفانه هیچ نظارت درستی روی مهدها و مراکز آموزشی وجود ندارد. هر یک از مربیان و معلم‌هایی که در مراکز آموزشی فعالیت می‌کنند در ابتدا باید خود دارای سلامت روان باشند تا بتوانند بچه‌هایی که مسئولیت آنها را بر عهده دارند درست تربیت کنند. ولی مربی داریم که خودش اقدام به خودکشی کرده است، شما چطور انتظار دارید بچه‌ای که زیر دست اوست درست تربیت شود؟

بعضی از مدارس و مهدها ادعا می‌کنند که از روانشناس استفاده می‌کنند در حالی که آنها فقط یک مشاور بیشتر نیستند، و به این ترتیب مهدها از زیر بار مسئولیت‌های خود شانه خالی می‌کنند. متأسفانه امروزه ما از مهره‌های درست برای تربیت فرزندانمان استفاده نمی‌کنیم و این نداشتن آگاهی خانواده‌ها در کنار زندگی صنعتی باعث شده است تربیت فرزندان ما به خطر بیفتد.

■ **مراکز آموزشی نمی‌توانند جای خانواده را بگیرند**

با توجه به مطالب پیش گفته و تأکید صریح سایر روانشناسان، مراکز آموزشی همچون مهد و مدرسه نمی‌توانند کارکردهای تربیتی خانواده را بر عهده بگیرند. روانشناسان معتقدند کودکانی که به جای مهدکودک حتی نزد پدربزرگ و مادربزرگ‌هایشان بزرگ می‌شوند مفهوم عمیق‌تری از خانواده در ذهنشان نقش می‌بندد و در نوجوانی افرادی آرام و منطقی و بدون مشکلات رفتاری هستند. به اعتقاد آنان مهد و مدرسه علاوه بر وظایف آموزشی، صرفاً به دلیل ایجاد فضایی مناسب برای تعامل بچه‌ها با همسالان خود می‌توانند در بعد اجتماعی‌شدن بچه‌ها به والدین کمک کنند اما در سایر وجوه تربیتی نمی‌توانند جای اعضای خانواده را بگیرند. البته این به معنای کمک نکردن مراکز آموزشی در این زمینه نیست بلکه این مراکز صرفاً باید نقش تسهیل‌کننده را در این زمینه داشته باشند و خانواده‌ها نیز نباید وظایف اصلی خود را در این زمینه فراموش کنند و به دیگران بسپارند. حس امنیت و صمیمیتی که کودکان در خانه و خانواده حس می‌کنند در هیچ کجای دیگری از آن برخوردار نخواهند شد و ارمغان تربیتی که والدین به بچه‌ها می‌دهند در هیچ جای دیگری قابل عرضه نخواهد بود. در واقع بی‌آنکه قصد ناچیز شمردن نقش آموزشی مربیان را داشته باشیم باید بگوییم مهد و پیش‌دبستانی مثل مادری اجاره‌ای هستند که هرچقدر هم دلسوز باشند نمی‌توانند نقش مادر واقعی را برای بچه‌ها ایفا کنند.

ارمغان تربیتی که والدین به بچه‌ها می‌دهند در هیچ جای دیگری قابل عرضه نخواهد بود. بی آنکه قصد ناچیز شمردن نقش آموزشی مربیان را داشته باشیم باید بگوییم مهد و پیش‌دبستانی مثل مادری اجاره‌ای هستند که هرچقدر هم دلسوز باشند نمی‌توانند نقش مادر واقعی را برای بچه‌ها ایفا کنند

نگاه

زندگی کردن را به فرزندان خود بیاموزیم

سرعت مجاز در بزرگراه تربیت

■ **کسری محمدیان**

روی صندلی انتظار سالن فیزیوتراپی منتظر نوبتم نشسته بودم. روبه‌روی من یک خانم و آقایی به همراه پسر جوانی نشسته بودند. پسر جوان ظاهر سالمی داشت ولی از سوراخ زیر گلو و دست راستی که نیمه‌فلج بود و صورتی که قسمت راست آن ظاهراً هیچ حسی نداشت، مشخص بود از یک حادثه سخت جان سالم به در برده است. گفت‌وگوی مادر با خانمی که کنارش نشسته و شرح حال پسر بیمارش را می‌داد توجهم را جلب کرد. مادر می‌گفت که خدا دوباره فرزندش را به او بخشیده است و بعد از گذشت یک سال الان در این شرایط است. با حس کنجکاوی زیادی که داشتم نتوانستم بیشتر تحمل کنم و شروع کردم به سؤال کردن و شرح ماوقع را از زبان مادر شنیدن.

پسر جوان که ۱۹ سال هم بیشتر سن ندارد به همراه دوست خود ساعت ۱۱ شب در یکی بزرگراه‌های تهران با سرعت ۱۸۰ کیلومتر در ساعت در حال رانندگی بوده است که به علت پیچ و کنترل نکردن ماشین، تصادف وحشتناکی اتفاق می‌افتد. در این تصادف وحشتناک ماشین آتش می‌گیرد ولی هر دو سرنشین زنده می‌مانند. اما چه زنده ماندنی. سرنشین دیگر این خودرو بر اثر آتش‌سوزی صورتش کامل می‌سوزد و پسر جوان راننده هم سه ماه در کما بوده که بعد از به هوش آمدن هم تقریباً مثل یک تکه گوشت بی‌جان و بی‌حرکت بوده است که با تلاش دکترها و پیگیری والدینش برای درمان، اکنون می‌توانست راه برود ولی قسمت راست بدنش همچنان هیچ حسی نداشت و توان بلع غذا را هم از دست داده بود.

در میان صحبت‌ها فهمیدم که این پسر جوان تنها فرزند خانواده است. اما از همان تک‌فرزندان لوس و سرکشی که خانواده را به حد مرگ اذیت می‌کنند. از همان دست بچه‌هایی که گویا پدر و مادر هیچ نظارتی بر بزرگ شدن او نداشته‌اند و خودش بزرگ شده است یا اگر هم والدین تربیتی انجام داده‌اند غلط و نادرست بوده است. در واقع کارهایی که باید انجام می‌دادند را انجام ندادند و کارهایی را که نباید انجام می‌دادند انجام داده‌اند. در واقع رفتار هر پدر و مادری شخصیت فرزندشان را در آینده شکل می‌دهد. اگر والدین تصور کنند چون فرزندشان تنهاست و هرچه می‌خواهد برایش فراهم کنند یا بگذارند هر کاری دوست دارد انجام دهد طبیعتاً این بچه گستاخ و سرکش بزرگ می‌شود. امروزه بسیاری از زوجین ترجیح می‌دهند فقط یک فرزند داشته باشند هرچند در تمام مدت زندگی نسبت به فرزند خود احساس گناه می‌کنند چون او را از نعمت داشتن خواهر یا برادر محروم کرده‌اند ولی این احساس گناه والدین به خاطر تک‌فرزندی نباید دلیلی برای تربیت اشتباه آنها باشد. بسیاری از والدین به این دلیل که فرزندشان تنهاست سعی می‌کنند از کودک خود در همه شرایط حمایت کنند تا مبادا فرزندشان دچار ناراحتی روحی شود، پس انجام بسیاری از کارهای او را عهده‌دار می‌شوند. تن به برآورده کردن بسیاری از خواسته‌های بجا و نابجای فرزندشان می‌دهند، زیرا می‌خواهند او را همیشه راضی نگه دارند. در واقع با فرزند خود معامله می‌کنند. مثلاً کودک تنهایی خود را نمی‌تواند به درستی بیان کند و آن را به صورت مادی ابراز می‌کند و وقتی والدین نتوانند تنهایی کودک خود را درک کنند فوری خواسته مادی او را فراهم می‌کنند و این بزرگ‌ترین اشتباه والدین است که فرزند خود را پرتوقع و لوس بزرگ می‌کنند. کودک پرتوقع همیشه انتظار دارد بدون چون و چرا نیازهایش برآورده شود. اگر روزی والدین او نتوانند نیاز او را برطرف نمایند، به دلیل تربیت ناصحیحی که کودک داشته است، ممکن است او به راه‌های دیگری متوسل شود تا بتواند به خواسته‌اش برسد و نیازش را جبران کند. این اجابت کردن خواسته‌های نابجا همان می‌شود که این پسر ۱۹ ساله انجام داده است. در ساعت‌های پایانی شب بدون اجازه والدین خود و بدون داشتن گواهینامه، سوئیچ خودرو را برمی‌دارد و با سرعت سرسام‌آور فاجعه می‌آفریند. حتی بعد از وقوع این حادثه و خسارت مالی و جانی که به‌جا گذاشته است هم والدینش توان مقابله با او برای جلوگیری از رانندگی نکردنش در چنین شرایط جسمانی را ندارند.

این نکته را نباید فراموش کنیم که کودکان به قدری باهوش هستند که کوچک‌ترین و ظریف‌ترین رفتار والدین خود را می‌بینند و یاد می‌گیرند، پس باید بدانیم که با به دنیا آوردن فرزند خود، مسئولیت سنگینی را عهده‌دار شده‌ایم. ما در برابر شخصیت و آینده فرزندانمان مسئول هستیم. زمانی که فرزند ما کودکی بیش نیست باید به او یاد دهیم چگونه خواسته‌هایش را به ما بگوید و باید بداند که در چه صورت این خواسته برآورده می‌شود. باید به فرزندمان یاد بدهیم که در برابر کاری که انجام می‌دهد مسئول است. اگر خطایی مرتکب می‌شود باید بپذیرد و درصدد جبران آن باشد. اگر یک فرزند داریم نباید با رفتار و تربیت غلط خود، او را فردی بی‌مسئولیت و پرتوقع بزرگ کنیم.

ما به عنوان والدین حق داریم و باید محدودیت‌ها و قوانینی برای خانه خود وضع کنیم. اگر پسر ما شب‌ها دیر به خانه می‌آید و دوست ندارد وقت خود را با خانواده سپری کند و ترجیح می‌دهد تا پاسی از شب را با دوستان خود سپری کند، ما هم باید برای او تنبیه‌ها یا محرومیت‌هایی را در نظر بگیریم. زیرا روح فرزندمان یاد می‌گیرد که در برابر خانواده و زندگی خود مسئولیت‌هایی دارد. اگر همیشه به خواسته‌های او تن بدهیم و از کنار رفتارها و نافرمانی‌های فرزند خود به سادگی بگذریم و فرزندمان را متوجه اشتباهات خود نکنیم نه تنها به او محبت نکرده‌ایم بلکه به او ظلم هم کرده‌ایم. ما باید فرزند خود را نسبت به مسئولیتی که در قبال خانواده و زندگی خود دارد هوشیار کنیم و به او یادآور شویم که نباید هر کاری را که دوست دارد انجام دهد. او این حق را ندارد که به دلیل شور جوانی فقط برای لحظه‌ای خوشگذرانی، هم برای خود و هم خانواده مشکلاتی را ایجاد کند. او باید بداند و یاد بگیرد که در برابر هر کاری که انجام می‌دهد مسئول است.

وقتی داستان این پسر جوان را از زبان مادرش شنیدم، از رنج‌هایی که در طول این یک سال گذشته کشیده بود و هنوز هم تمام نشده است، رو به پسر جوان کردم و گفتم تا ابد بدهکار پدر و مادر خود هم مالی و هم معنوی هستی. اما گویا این حرف برایش عجیب و در عین حال خنده‌دار بود چون عکس‌العملی که نشان داد گویای این حرف بود که چه بدهکاری؟! به نظر او اتفاق خاصی نیفتاده است و پدر و مادر او هم فقط وظایفشان را انجام می‌دهند! در واقع والدین این جوان یک عمر پاسوز تربیت غلط فرزند خود هستند چراکه شیوه‌های درست زندگی کردن را به او نیاموخته‌اند و سرعت مجاز را در بزرگراه زندگی به او یاد نداده‌اند. نمی‌دانم چرا ناخودآگاه یاد آن دختران اصفهانی افتادم که اخیراً دست به خودکشی زدند و فیلمشان در شبکه‌ها دست به دست شد. شاید آنها هم زندگی کردن را نیاموخته بودند.

ما در برابر شخصیت و آینده فرزندانمان مسئول هستیم. زمانی که فرزند ما کودکی بیش نیست باید به او یاد دهیم چگونه خواسته‌هایش را به ما بگوید و باید بداند که در چه صورت این خواسته برآورده می‌شود

باید به فرزندمان یاد بدهیم که در برابر کاری که انجام می‌دهد مسئول است. اگر خطایی مرتکب می‌شود باید بپذیرد و درصدد جبران آن باشد. اگر یک فرزند داریم نباید با رفتار و تربیت غلط خود، او را فردی بی‌مسئولیت و پرتوقع بزرگ کنیم